

فصل‌نامه‌ی علمی زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی واحد فسا

س ۱۴، ش ۳ (پیاپی ۳۵)، پاییز ۱۴۰۲

صص: ۱۶۵-۱۴۵

شاپا: ۸۴۸۷-۲۲۵۱

مقایسه‌ی سیمرغ در نسخه‌ی خطی "سلیمان‌نامه" با سیمرغ در "شاه‌نامه"

لیلا سیاحتگر

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد فیروزآباد، دانشگاه آزاد اسلامی، فیروزآباد، ایران

دکتر فرزانه مظفریان (نویسنده‌ی مسئول)

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد فیروزآباد، دانشگاه آزاد اسلامی، فیروزآباد، ایران

دکتر احمد طحان

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد فیروزآباد، دانشگاه آزاد اسلامی، فیروزآباد، ایران

چکیده

توجه سلیمان‌نامه یک مثنوی دینی از شاعری گمنام به نام "یوسف بن سراج بن محمد" ملقب به "معلم" است. تنها نسخه‌ی یافته شده از آن در سال ۷۳۹ ه. ق. کتابت شده و محتوای آن آمیخته‌ای از داستان‌های عامیانه، تفسیرهای قرآن و اسرائیلیات است؛ از جمله داستانی درباره‌ی حضور سیمرغ در بارگاه سلیمان نبی (ع) و مناظره ایشان درباره‌ی تقدیر را بازگو می‌کند که بر اساس آن سیمرغ مدعی می‌شود که می‌تواند از وصلت مقدر دختر پادشاه مغرب با پسر پادشاه مشرق جلوگیری کند، اما سرانجام شکست خورده، با شرمساری برای همیشه از دیده‌ها پنهان می‌شود. این مقاله با روش نظری و شیوه‌ی توصیفی - تحلیلی به مقایسه‌ی داستان سیمرغ در شاه‌نامه فردوسی و نسخه خطی سلیمان می‌پردازد. در شاه‌نامه سیمرغ خود زال را به مهربانی می‌پروراند و در سراسر زندگی سایه‌ی مهر بر سر او و خاندانش می‌گستراند. در سلیمان‌نامه سیمرغ دختری را می‌رباید و بر فراز کوهی نگه می‌دارد. دختر این سیمرغ را دشمن و زندانبان خود می‌داند تا سرانجام با ترفندی از دست وی رهایی می‌یابد. در هر دو داستان تقدیر پیروز می‌شود، با این تفاوت که سیمرغ سلیمان‌نامه مدعی جلوگیری از قضا و قدر است، اما سیمرغ شاه‌نامه هر چند زال و رستم را از راز زمانه می‌آگاهاند، اما می‌داند که سرانجام بازی سرنوشت باعث نابودی خاندان زال خواهد شد.

واژگان کلیدی: شاه‌نامه، سلیمان‌نامه، سیمرغ، زال، قضا و قدر

Email: leila.siahatgar@yahoo.com

f-mozaffarian@yahoo.com

tahanahmad@yahoo.com

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۲/۰۳/۰۱

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۲/۰۶/۰۵

۱- مقدمه

نسخه‌ی خطی "سلیمان‌نامه" منظومه‌ای است مربوط به قرن هشتم هجری که در کتاب‌خانه‌ی یاشار ترکیه نگهداری می‌شود و تصویری از آن در کتابخانه‌ی مجلس شورای اسلامی موجود است. تاکنون از نام و نشان و مشخصات نویسنده در تذکره‌های فارسی اثری دیده نشده است.

این مجموعه داستان زندگی سلیمان نبی بر بحر "مقارب مثنی‌م محذوف" است و در نوع خود حماسه‌ی دینی بی‌نظیری است. در این منظومه همچنین سرگذشت دیگر پیامبران یهود از جمله: یونس، الیاس، الیسع، ذی‌الکفل، ارمیا و دانیال هم آمده و تمامی این پیامبران همواره با نیروهای شر در حال جنگ و نبرد هستند و در نهایت این حقیقت و راستی از جانب پیامبران است که بر مسند پیروزی می‌نشیند. از اینروست که این منظومه‌ی دینی، حماسی نیز هست.

سراینده این منظومه پس از ستایش خداوند و مدح خلفای راشدین و مدح سلطان زمان به پیامبری حضرت سلیمان علیه السلام و بیان دستگاه و شوکت و قدرت و عظمت او می‌پردازد و سپس اولین حکایت را با موضوع "قضا و قدر نزد سلیمان علیه السلام" آغاز می‌کند. در این حکایت حضرت سلیمان علیه السلام در جمع بزرگان هر قوم از جن و انس و وحوش و دام و... نشسته و همه را به راه خدا رهنمون می‌سازد. جبرئیل به حکم خدا بر سلیمان فرود می‌آید و بیان می‌کند که دختر پادشاه مغرب با پسر پادشاه مشرق ازدواج می‌کند. سلیمان از این خبر بسیار متعجب می‌شود و برای حاضران نیز بیان می‌کند. آنان نیز از این خبر در شگفت می‌مانند که چگونه دو جوان با این بعد مسافت می‌توانند با هم ازدواج کنند. یکی از این میان می‌پرسد که آیا کسی قادر است حکم خدا را دگرگون سازد؟ سلیمان پاسخ می‌دهد که اگر تمام آفریده‌ها از سراسر جهان جمع شوند تا قضای الهی را عوض کنند هرگز موفق نخواهند شد. در این هنگام سیمرغ با شهامت می‌گوید که می‌تواند قضای خدا را عوض کند پس از سلیمان علیه السلام اجازه می‌گیرد و دختر را می‌رباید و با خود به آشیان می‌برد تا خود او را بزرگ کند و از دسترس آدمیان دور دارد اما در نهایت قضای الهی بر خواست سیمرغ پیشی می‌گیرد و در حقیقت سیمرغ خود مسبب جاری شدن حکم خدا می‌گردد. پرورش کودک در منظومه‌ی حماسی سلیمان‌نامه داستان "سیمرغ و زال در شاهنامه‌ی فردوسی" را به یاد می‌آورد. از این‌رو مقاله‌ی حاضر به مقایسه‌ی این دو داستان و بیان تفاوت و شباهت‌ها می‌پردازد. روش تحقیق در این پژوهش کتاب‌خانه‌ای است.

پیشینه تحقیق

درباره سیمِغ در شاه‌نامه تاکنون پژوهش‌های بسیاری انجام گرفته که برخی از آن‌ها عبارت‌اند از:

کتاب "سیمِغ در قلمرو فرهنگ ایران" نوشته علی سلطانی گرد فرامیزی است که سیمِغ را در حماسه، اسطوره و عرفان و داستان‌های عامیانه بررسی کرده است. "اسطوره زال" نوشته محمد مختاری دیگر کتابی است که ویژگی‌های اسطوره‌ای سیمِغ را بررسی و تحلیل کرده است.

احمد طباطبایی نویسنده مقاله "سیمِغ و چند حماسه‌ی ملی" (مجله دانشکده ادبیات تبریز، ۱۳۳۰) سیمِغ را در اوستا، اسطوره و چند حماسه‌ی مشهور فارسی معرفی نموده است.

محمدیوسف نیری در مقاله "سیمِغ در جلوه‌های عام و خاص" (مجله دانشکده علوم اجتماعی شیراز ۱۳۸۵) به موضوع سیمِغ در گستره‌ی اسطوره، حکمت، فلسفه و عرفان پرداخته است.

مقاله "آشیانه سیمِغ از درخت ویسپوبیش تا کوه البرز" از علیرضا صدیقی (مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد ۱۳۸۶) مکان سیمِغ در اوستا و شاه‌نامه و شباهت‌های این دو را معرفی می‌کند و می‌گوید که به دلیل این شباهت‌ها سیمِغ شاه‌نامه از درخت ویسپوبیش به کوه البرز نقل مکان می‌کند و "مَرغوسَئِن" یا سیمِغ اوستا در شاه‌نامه با تفاوت‌هایی حضور خود را حفظ می‌کند.

در مقاله "تحلیل اسطوره‌های سیمِغ در شاه‌نامه فردوسی" نوشته زهره حیدری نیای راد و علی‌رضا شعبانلو (کهن‌نامه ادب پارسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۶) دو جنبه اهورایی و اهریمنی سیمِغ نشان داده شده است. جنبه‌ی اهورایی سیمِغ شامل درمان‌گری، توتمیستی، حمایت‌کنندگی و خبرآوری است و جنبه‌ی اهریمنی او شکل تغییر یافته‌ای از دوگانگی رفتاری و شخصیتی اوست.

وحید رویانی در مقاله "سیمِغ در ادبیات عامه" (ماهنامه فرهنگ و ادبیات عامه، ۱۳۹۶) بر این باور است که نقش قدسی و روحانی سیمِغ در متون پس از شاه‌نامه کم‌رنگ شده و نقش‌های محسوس و ظاهری جای آن را گرفته و در ادبیات عامه ایران شخصیت سیمِغ به صورت‌های گوناگون منعکس شده است.

۲- بحث و بررسی

۲-۱- سیمِغ در اسطوره

داستان‌هایی که از سیمِغ در ادبیات بیان می‌شود همه خارق‌العاده و آمیخته با اغراق و

مبالغه‌اند از اینرو پذیرش آنها از نظر عقلی امری دشوار و غیرممکن به نظر می‌رسد. اما چرا و به چه دلیل این داستان‌ها و روایات سینه به سینه نقل می‌شده‌اند؟
 اسطوره صفت و نشان مشخص دوران باستان است. روایاتی در نخستین دوران زندگی بشر ابداع شده است که از طبیعت و ذهن انسان بدوی ریشه می‌گیرد. انسان از یک سو مانند دیگر موجودات به طبیعت وابسته است و از سوی دیگر برای رشد ذهنی خویش از آن فاصله می‌گیرد؛ ضرورت فاصله‌گیری از طبیعت او را به درهم شکستن بندهای آن و ایجاد دگرگونی وامی‌دارد. به همین دلیل انسان با نیروی تخیل بر طبیعت غالب می‌شود و می‌خواهد تا آن را مطیع خویش سازد. پس انسان نه با نیروی عقل که با نیروی عاطفه و احساس و شهود پیوندی میان خود و پیرامونش برقرار می‌کند. آمیختگی روان و طبیعت و جامعه از راه ذهن ترکیب واحدی می‌یابد و اسطوره در همین ترکیب تشکیل می‌شود. اسطوره رمز رابطه انسان با طبیعت، جامعه و خویشتن خویش است و داستان‌های ویژه‌ای پدید می‌آورد که سرگذشت ذهن و روان خود انسان در جامعه و طبیعت و جهان است. (مختاری، ۱۳۶۹: ۳۱-۲۹).

کهن‌ترین منبعی که از سیمرغ سخن رانده است منبع زردشتی است: «از این پرنده در اوستا به صورت "مرغوسئن" و در پهلوی به صورت "سین مرو" به معنی پیشوا و سرور مرغان و نخستین آفریده یاد شده است». (پورداوود، ۱۳۷۴: ۵۷۵).
 «این مرغ بر فراز درختی در میان دریای "فراخ کرت یا فراخگرد" آشیان دارد. هر وقت که از آن درخت برخیزد، هزار شاخه از آن می‌روید و چون بر آن فرود می‌آید هزار شاخه از آن بشکند و پره‌های آن پراکنده گردد». (همان)
 (فراخگرد میان دریای جنوب ایران و اقیانوس هند است. گروهی از خاورشناسان نیز آن را با بحر خزر تطبیق کرده اند).

آنچه از مطالعه‌ی کتاب‌های متعدد برمی‌آید این است که محل سکونت سیمرغ یا دریاست یا کوه یا درخت. این پرنده از زادگاه آدمیان فاصله دارد و آدمی بر آشیان سیمرغ راه ندارد. در تمام داستان‌هایی که در ادبیات عامه یا اسطوره‌ای ایران از زبان شاعران و داستان‌سرایان بیان شده سیمرغ است که خواسته یا ناخواسته نزد آدمیان می‌آید و باز به محل خویش برمی‌گردد.

متون حماسی فارسی سیمرغ را گاه با کوه و گاه با کوه و درخت در ارتباط نشان داده‌است. در یکی از منابع به کوه و درخت هر دو توجه داشته و آن‌ها را درمیان دریا نشانده‌است. (اسدی طوسی، ۱۳۹۳: ۳-۱۵۲) در کتابی دیگر سه عنصر کوه و درخت و دریا دیده می‌شود. (فرامرزی نامه، ۱۳۹۴: ۷-۲۵۶) اما آشیانه‌ی سیمرغ همچنان بر فراز کوه

است؛ کوهی عظیم که انسان بدان دسترسی ندارد و تنها موجودات و انسان‌های خارق‌العاده می‌توانند بدان دسترسی بیابند. در کتاب سیمرغ در قلمرو فرهنگ ایران از کوهی به‌عنوان جایگاه سیمرغ نام برده نشده‌است بلکه آشیان سیمرغ بر درخت "ویسپوبیش" در میان دریای "فراخکرت" دانسته شده است. اما در بسیاری از کتاب‌های ادبی فارسی کوه قاف جایگاه اوست. (سلطانی، ۱۳۷۲: ۲۴).

«کوه قاف رگی از آسمان است و دیگر کوه‌های زمین همه از رگ کوه قاف به‌وجود آمده و بدان پیوسته اند. برخی گفته‌اند که از اوج کوه قاف تا آسمان به اندازه یک انسان فاصله است.» (همان: ۲۳).

در کتب متعدد ادبیات هر جا واژه‌های "سیمرغ و قاف" با هم به‌کار رفته نشان این است که تنها سیمرغ می‌تواند در این مکان آشیان داشته باشد و هر موجود دیگر افسانه‌ای یا اسطوره‌ای جایگاهی در این کوه ندارد. به طور کلی در تمام متون ادبی یا عرفانی به ره نیافتن دیگر موجودات به کوه قاف اشاره شده است. در منطق الطیر که اثر مهم ادبی و عرفانی ادبیات فارسی است محل استقرار سیمرغ کوه قاف می‌باشد. راهی سخت و دشوار برای پرندگانی که می‌خواهند به منزل سیمرغ راه یابند. در آخر هم که به منزل سیمرغ می‌رسند در حقیقت سیمرغ وجود خود را یافته و به خود رسیده‌اند. عطار نیشابوری محل سکونت سیمرغ را این‌گونه بیان می‌کند:

هست ما را پادشاهی بی خلاف در پس کوهی که هست آن کوه قاف

نام او سیمرغ و سلطان طیور او به ما نزدیک و ما زو دور دور

(عطار، ۱۳۵۳: ۴۵)

مولوی نیز مکان سیمرغ را کوه قاف می‌داند و در بیتی می‌سراید:

ظل او اندر زمین چون کوه قاف روح او سیمرغ بس عالی طواف

(مولوی، ۱۳۹۷: ۸۶۴)

کوه قاف در ادبیات ایران به‌عنوان ضرب‌المثل هم به‌کار می‌رود؛ آنجا که چیزی دست نیافتنی یا مشکل یاب باشد می‌گویند پشت کوه قاف است.

۲-۲ سیمرغ در شاهنامه

سیمرغ یا سیرنگ نام پرنده‌ای است که زال پدر رستم را پرورانید. بعضی گویند:

« نام حکیمی است که زال در خدمت او کسب کمال کرد». (معین ۱۳۶۱: ۱۲۱۱).

بر اساس روایت فردوسی سیمرغ در داستان زادن زال حضور می‌یابد. این دوران، دوران پادشاهی منوچهر است. جهان پهلوان سام از به دنیا آمدن فرزندی که روی و موهایش

سپید است در نزد بزرگان خجالت می‌کشد. پس او را در البرز کوه رها می‌کنند. سیمرغی که به دنبال شکار برای فرزندانش است کودک معصوم را می‌بیند و بر او دل می‌سوزاند پس او را با خود برمی‌دارد و به آشیان می‌برد. و در کنار بچه‌های خویش پرورش می‌دهد. نام داستان را بر او می‌نهد. سیمرغ چند بار خانواده زال را از گرفتاری‌ها نجات می‌دهد آینده را نشان می‌دهد و مشکل می‌گشاید و طبابت می‌کند. البته در هفت خان اسفندیار شخصیت متفاوتی دارد؛ او نیرویی اهریمنی و جادویی است و صفت مثبتی ندارد. قدرت سیمرغ برای از پای درآوردن اسفندیار و برای نابودی اوست. گرگسار راهنمای اسفندیار به او می‌گوید که سیمرغ قدرتی دارد فراتر از جادو و اهریمن و او را از نبرد با سیمرغ باز می‌دارد.

اگر پیل بیند برآرد به ابر ز دریا نهنگ و ز خشکی پلنگ
بنبند ز برداشتن هیچ رنج تو او را چو گرگ و چو جادو مسنج
(فردوسی، ۱۳۹۲: ۳۵۰)

اما اسفندیار بر سیمرغ پیروز می‌شود و او را از پای درمی‌آورد.

برآن تیرها زد دوبال و دو پر نماند ایچ سیمرغ را زور و فر
به چنگ و به منقار چندی تپید چو تنگ اندر آمد فرود آرمید
(همان: ۳۵۱)

سیمرغ در جنگ رستم و اسفندیار نیز نشانه‌ی اساطیری ندارد. وقتی رستم جراحات برمی‌دارد و نمی‌تواند بر اسفندیار غلبه کند دست به دامان سیمرغ می‌شود و با پر سیمرغ جراحات بهبود می‌یابد. روز بعد که اسفندیار رستم را این‌گونه می‌بیند یادآور می‌شود که زال جادو می‌کند.

تو از جادوی زال گشتی درست وگر نه تن تو همی دخمه جست
(همان: ۳۷۲)

۲-۳- سیمرغ و عنقا

«در عربی آن راعنقا گویند؛ بدان سبب که معتقد بوده‌اند عنقا مرغی بوده گردن دراز با پره‌های رنگارنگ که در سرزمین اصحاب رس بر قله‌ی کوهی بسیار بلند مسکن داشته است و هر جانوری که در آن کوه بوده توسط او صید می‌شده و اگر طعمه‌ای نمی‌یافته کودکان را شکار می‌کرده است. آن قوم نزد حنظله ابن صفوان که پیامبر ایشان بوده است رفتند و از حال خود شکایت کردند. او هم دعا کرد و خدا آن مرغ را از میان برداشت» (ثروتیان ۱۳۵۲: ۲۰۴).

در کتاب (سلطانی، ۱۳۷۲: ۲۶۹) «عنقا سیمرغ را گویند و او را عنقای مغرب خوانند و به سبب مغربیت، حمل بر چیزهای نابود و معدوم کنند».

۲-۴- سیمرغ در سلیمان‌نامه

در بخشی از منظومه سلیمان نامه، داستانی در ۶۲۵ بیت از زبان یوسف معلم نقل شده و خلاصه‌ی آن چنین است که روزی حضرت سلیمان در جمع بزرگان هر گروهی از آدمیان و پرندگان و وحوش نشسته و همه را به راه خدا هدایت می‌کند. در این زمان جبرئیل از طرف خدا برای سلیمان پیغام می‌آورد که امشب از زن پادشاه مغرب دختری و از زن پادشاه مشرق پسری متولد می‌شود و در آینده این دو با هم ازدواج می‌کنند و این باعث شگفتی همگان است. سلیمان به حیرت فرو رفته، این خبر را در میان جمع بیان می‌کند و می‌گوید که حکم الهی قطعی است. یکی از میان می‌پرسد که آیا کسی قادر است که قضا و سرنوشت را بگرداند؟ سلیمان پاسخ می‌دهد که اگر تمام موجودات جهان هم جمع شوند، هرگز نمی‌توانند حکم و دستور خدا را تغییر دهند. در این زمان سیمرغ پیش می‌آید و قسم می‌خورد که این حکم را دگرگون می‌کند و برای این دگرگونی قدرت دارد. پس به سرای پادشاه مغرب رفته و دختر را می‌رباید و به آشیان خود می‌برد و با خون حیواناتی که شکار می‌کند او را پرورش می‌دهد. سال‌ها می‌گذرد. از طرفی دیگر پسر پادشاه مشرق بیمار می‌شود و طبیبان نظر می‌دهند که باید در کنار دریا زندگی کند. پس از گذشت یک ماه پسر بهبود می‌یابد و همان‌جا شهری آباد برایش می‌سازند. روزی یک کشتی به ساحل می‌آید و وقتی پسر از کشتیان عجایب دریا را می‌شنود با همان کشتی به دریا می‌رود. طوفان درمی‌گیرد و کشتی می‌شکند و تمام سرنشینان می‌میرند. پسر سوار بر تکه چوبی از شکسته‌ی کشتی به ساحلی فرود می‌آید و بسیار غمگین و پریشان است. او با خود می‌گوید:

مرا از قفا هست کوه بلند و از پیش دریای ژرف و نژد

بمانده من اینجای بی رهنمون ندانم کجا رفت باید برون

(یوسف معلم، ۲۰: ۷۳۹)

جوان با شکار حیوان روزگار می‌گذراند و در کوه سرگردان است. روزی دختر را بر روی درختی بالای کوه می‌بیند و با او گفت و گو می‌کند. دختر می‌گوید که نمی‌داند کیست و برای چه به مادرش سیمرغ شبیه نیست. این دو جوان دل‌باخته‌ی هم می‌شوند، اما پسر نمی‌تواند به جایگاه سیمرغ برود و دختر دلتنگی را بهانه می‌کند و روزها که سیمرغ به شکار می‌رود، از وی می‌خواهد او را به پایین کوه ببرد تا سرگرم باشد و با این حيله نزد پسر می‌آید. پس از چند روز سیمرغ با خود می‌اندیشد، مبادا در برابر قضای الهی ناتوان

بماند. بنابراین از آن پس دختر را به پایین کوه نمی‌آورد. روز بعد دختر حيله‌ای دیگر به کار می‌بندد؛ او از پسر می‌خواهد تا گاوی را شکار و پوست از تنش جدا کند و خود درون پوست گاو پنهان شود. سپس با تجاهرل به سیمرغ می‌گوید آن چیست که دورنگ سیاه و سفید است و از او می‌خواهد تا از زمین برایش بیاورد تا سرگرم شود. سیمرغ هم بی‌خبر از همه جا پوست گاوی را که پسر در آن پنهان است، نزد دختر می‌آورد. بدین ترتیب این دوجوان روزها با هم زندگی می‌کنند و شب هنگام پسر در پوست گاو پنهان می‌شود. دختر باردار و هنگام زایمان بی‌تاب می‌شود.

خداوند به سلیمان خبر می‌دهد. سلیمان سیمرغ را فرا می‌خواند و دختر را طلب می‌کند. سیمرغ به آشیان می‌رود تا دختر را بیاورد. دختر دوباره حيله ساز می‌کند و می‌گوید که از پرواز می‌ترسد و بهتر است تا در پوست گاو پنهان شود. سیمرغ می‌پذیرد و بدین ترتیب دختر و پسر هر دو در پوست گاو جا می‌گیرند. در طول پرواز نوزادی نیز متولد می‌شود. سیمرغ نزد سلیمان با غرور دست بر سینه می‌زند و ادعا می‌کند که تقدیر الهی را تغییر داده است. پس پوست گاو را نزد سلیمان می‌نهد. ناگاه در حضور تمام موجودات زوج جوان همراه با نوزاد از پوست گاو خارج می‌شوند و بنا به خواست سلیمان، پسر تمام ماجرا را تعریف می‌کند. سیمرغ از شرم می‌لرزد و پرواز می‌کند و برای همیشه از چشم خلق پنهان می‌گردد.

این داستان در کتاب‌های تاریخ بلعمی (ج ۲، ص ۹۴۴) تاریخ انبیا و قصص قرآن (۲۷-۶۲۴) عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات (۲۸۸-۲۸۷) و سیمرغ در قلمرو فرهنگ ایران (۲۶۱-۲۵۵) با تفاوت‌هایی بیان شده، اما پیکره و پیام داستان یکی است.

۲-۵- بررسی و مقایسه‌ی سیمرغ در نسخه‌ی خطی سلیمان‌نامه با شاه‌نامه فردوسی

با خواندن داستان منظوم قضا و قدر در سلیمان‌نامه و پرورش دختر توسط سیمرغ ناخودآگاه داستان سیمرغ و زال در ذهن تداعی می‌شود. در موارد متعددی سیمرغ در این دو منظومه قابل مقایسه هستند و شباهت‌هایی با هم دارند که به ذکر آن‌ها می‌پردازیم.

۲-۵-۱- آشیان سیمرغ

الف - در شاه‌نامه

کوه البرز در فرهنگ و ادب ایرانیان جایگاه ویژه‌ای دارد. شخصیت‌هایی که فوق باور انسانی و اسطوره‌ای هستند. در این کوه جای دارند. سیمرغ شخصیت ویژه‌ای در شاه‌نامه دارد و آدمی را بر آشیان او راهی نیست.

البرز کوه در آیین زردشت کوهی مقدس و ارجمند است زیرا جایگاه بعضی از ایزدان دین

زردشت، گیاهان مقدس و داروهایست. (سلطانی، ۱۳۷۲: ۲۵).

یکی کوه بد نامش البرز کوه به خورشید نزدیک و دور از گروه
بدان جای سیمرغ را لانه بود که آن خانه از خلق بیگانه بود

(فردوسی، ۱۳۹۲: ۴۹)

جهان پهلوان سام نمی‌تواند به البرز کوه برود و هنگامی که او برای برگرداندن زال به دامنه‌ی کوه می‌رود درمی‌یابد که نمی‌تواند این راه سخت را بپیماید. پس خدا را به پاکی می‌ستاید و از او کمک می‌خواهد. سیمرغ زال را برمی‌دارد و او را به پایین کوه نزد سام می‌آورد.

ره بر شدن جست و کی بود راه
همی گفت: کای برتر از جایگاه
ز روشن روان و ز خورشید و ماه
از این بر شدن بنده را دست گیر
دد و دام را بر چنان جایگاه
مر این پر گنه را تو اندر پذیر

(همان: ۵۰)

ب- سلیمان‌نامه

در منظومه حماسی و دینی سلیمان‌نامه آشیان سیمرغ کوه قاف است. چنان که گفته شد، کوه قاف جایگاهی است که انسان هرگز نمی‌تواند بدانجا رود.

بدش آشیان بر سر کوه قاف
که او آن سخن را نگفت از گزاف

(یوسف معلم، ۱۳۷۳: ۱۳)

و در این منظومه به دریا نیز اشاره دارد:

کران سوی دریاست از کوه قاف
ز دریا گذشتی نباشد گزاف

(همان)

در سلیمان‌نامه به دست نیافتنی بودن مکان سیمرغ هم اشاره شده است.

که زی آشیان وی از هیچ سان
نبردند ره آدمی زادگان
به جز خویشتن هیچ کس سال و ماه
سوی آشیانش نبردند راه
نشد هیچ سان آدمی سوی آن
چنان بود حکم خدای جهان

(همان)

خود سیمرغ هم درباره‌ی آشیانه‌اش چنین می‌گوید:

نخواهد کسی هرگز اینجا رسید
نه جز من تواند کس این دخت دید

(همان)

حتی آنجا که پسر پادشاه مشرق در قلمرو سیمرغ فرود می‌آید با دختر پادشاه مغرب که در آشیان سیمرغ است با فاصله سخن می‌گوید؛ دختر بر جایگاه سیمرغ است و پسر بر زمین. اینجاست که بنا به خواهش دختر سیمرغ پوست گاوی که بر زمین است را برایش می‌آورد غافل از اینکه پسر در این پوست پنهان شده. پس این خود سیمرغ است که پسر را مانند دختر به جایگاه خویش می‌برد.

۲-۵-۲- قدرت سیمرغ

آنچه از داستان‌ها و روایات گوناگون در مورد سیمرغ برمی‌آید چنین است که این مرغ بسیار درشت‌هیکل و قدرتمند است و به همین دلیل مکان زیستش نیز جایی عظیم و بزرگ است. کوه و دریا نشانه‌ی عظمت و اقتدار است و ساکن کوه البرز یا کوه قاف و دریا طبعاً قدرت و عظمت و شکوه و منزلت دارد. در گرشاسب‌نامه چنین آمده‌است که: «موج دریا از پر سیمرغ آشفته می‌شود و به ستوه می‌آید. سیمرغ با منقارش نهنگ و با چنگالش اژدها را برمی‌گیرد». (اسدی طوسی، ۱۳۹۳: ۱۵۳).

به طور کلی داستان‌ها و روایات گوناگونی از قدرت و عظمت سیمرغ از قدیم‌الایام بر سر زبان‌هاست. متون مختلف ادبی و عرفانی سیمرغ را به شکل‌های متفاوت تجسم کرده‌اند. در کتاب "سیمرغ در قلمرو فرهنگ ایران" این روایات به طور خلاصه ذکر شده‌است و از مجموع تمام روایات چنین برمی‌آید که:

«عظمت اندام او چون ابری سیاه به نظر می‌رسد و چون بر بام خانه‌ای می‌نشیند، آن را خراب می‌کند و اندامش اتاقی را پر می‌سازد. نیروی پرواز و بزرگی بال و پر سیمرغ به اندازه‌ای است که ساقه‌ای از پرش گنجایش بیست و پنج مشک آب را دارد. در هنگام شکار، فیل، نهنگ، اژدها و سنگ‌پشت‌های بزرگ را از زمین بر می‌گیرد و به هوا می‌برد». (سلطانی، ۱۳۷۲: ۸۳).

الف - شاه‌نامه

در شاه‌نامه سیمرغ پیل و نهنگ و پلنگ را با چنگال برمی‌دارد و این کار برایش بسیار آسان است و آزاری نمی‌بیند. حتی جفت سیمرغ نیز در هفت خان اسفندیار چنین توصیف می‌شود:

یکی کوه بینی سراندر هوا	برو بر یکی مرغ فرمانروا
اگر پیل بیند برآرد به چنگ	ز دریا نهنگ و به خشکی پلنگ
نبیند ز برداشتن هیچ رنج	تو او را چو گرگ و چو جادو مسنج
چو او در هوا رفت و گسترد پر	ندارد زمین توش و خورشید فر

(فردوسی، ۱۳۹۲: ۳۵۰)

و یا در ابیاتی دیگر سیمرغ اینگونه معرفی می‌شود:

ز کوه اندر آمد چو ابر سیاه نه خورشید بد مانده پیدا نه ماه
بدان بد که گردون بگیرد به چنگ بر آن سان که نخجیر گیرد پلنگ

(همان)

ب- سلیمان نامه

آنگاه که سیمرغ نزد حضرت سلیمان ادعا می‌کند که می‌تواند قضا و قدر را عوض کند از جمع خدم و حشم پرواز می‌کند تا شب هنگام درسیاهی فرود آید و دختر شاه مغرب را برباید. یوسف معلم شکوه و عظمت سیمرغ را اینگونه به تصویر می‌کشد:

پس از انجمن زود برخاست رفت بپرید زی مغرب آنگاه تفت
شنیدم که هرگاه کاو هر دو پر گشادی ز بس قوه و زور و فر
همان سایه های دو فرسنگ راه بکردی ز شخص و بزرگی سیاه

(یوسف معلم، ۷۳۹: ۱۲)

و آنگاه که از آسمان به سرای پادشاه مغرب فرود می‌آید تا دختر را از نزد دایگان برباید و به آشیان خود ببرد اینگونه توصیف شده است:

در آمد ز روی هوا ناگهان بر آن دایگانان سیه شد جهان
چو آواز پرش شنیدند سخت بیفتاد هر یک ز بالای تخت
و چشمان گشادند و او را بدید ز بیمش دل و زهره ها بر درید
از ایشان جدا گشت آرام و هوش چو مرده فتادند بی تاب و توش

(همان)

۲-۵-۳- خردمندی سیمرغ

الف- شاه‌نامه

آنجا که سخن از اسطوره به میان می‌آید، عقل و خرد نیز پا پیش می‌گذارد تا از لابه‌لای حکایات حماسی اغراق آمیز رمز و راز داستان هویدا گردد. سیمرغ اسطوره‌ای شاه‌نامه خردمند و خردورز است. سیمرغ برای خاندان رستم عقل کل، دانای مطلق، راه گشا و مشکل‌گشا است و در حقیقت توت‌م خاندان رستم است.

سیمرغ برای زال، پروردگاری دانا و دلسوز، راهنمایی خردمند و آگاه و پزشکی درمان بخش و رهاننده از بیماری و مرگ است. مرغی است فرمانروا که راز سپهر را بر زال

می‌گشاید و مولود حماسه را می‌زایاند. (مختاری ۱۳۶۹:۷۴). هنگام زادن رودابه وقتی زال پر سیمرغ را در مجمر می‌سوزاند سیمرغ به یاری زال می‌شتابد و او را این‌گونه راهنمایی می‌کند:

بیاور یکی خنجر آبگون	یکی مرد بینا دل رهنمون
وزو بچه ی شیر بیرون کشد	همه پهلوی ماه در خون کشد
از آن پس بدوز آن کجا کرد چاک	زدل دور کن ترس و تیمار و باک
بدو مال از آن پس یکی پَر من	خجسته بود سایه ی فر من

(فردوسی، ۱۳۹۲:۶۷)

سیمرغ در خان پنجم اسفندیار موجودی اهریمنی و جادویی معرفی می‌شود. (مختاری ۱۳۶۹:۷۷). در کتاب داستان داستان‌ها (اسلامی ندوشن، ۱۳۵۱:۱۵۰) سیمرغ هفت خان اسفندیار بیراه یا تورانی است اما باز این سیمرغ از نیروی عقل و خرد و اندیشه بهره می‌گیرد تا رستم در نبرد با اسفندیار از مرگ رهایی یابد.

ب - سلیمان‌نامه

سیمرغ در متون حماسی دارای عقل و خرد وافر است اما در منظومه‌ی دینی-حماسی سلیمان‌نامه این مرغ قوی هیکل کم خرد است و از نظر ذهنی چندان توانمند نیست؛ دچار غرور و خودپسندی کاذب است و گمان می‌کند که از انجام هر کاری بدون پشتیبانی نیروی ایزدی برمی‌آید سیمرغ از نظر خرد و اندیشه ضعیف است تا آنجا که دختری که دست پرورده‌ی خود اوست حيله ساز می‌کند و او را می‌فریبد. از جمله آن‌جا که دختر سیمرغ را می‌فریبد تا او را از کوه قاف به پایین بیاورد تا نزد پسر برود.

همان مرغ آهنگ پرواز کرد	در حيله آن دخترک باز کرد
بگفت ای گرامی مرا دل نژند	همی باشد و پای مانده به بند
چرا مرمر زین درخت دراز	یکی روز ناری فرود از فراز
از این گونه بسیار با او بگفت	که بفریفته گشت مرغ ای شگفت

(یوسف معلم، ۲۴:۷۳۹)

در قسمت دیگری از داستان سیمرغ از قضا می‌اندیشد و دخترک را با خود به زمین نمی‌آورد پس دخترک حيله‌ای دیگر ساز می‌کند و از سیمرغ می‌خواهد تا چرم گاوی را بر روی زمین است نزد دختر بیاورد:

چو سیمرغ پرواز می خواست کرد یکی حیلت آن دخترک راست کرد

(همان: ۳۱)

سیمرغ چرم گاو را همراه با پسری که در آن پنهان است نزد دختر می آورد:

بشد زود سیمرغ نادان چو باد بدان چشمه منقار خود در نهاد

از آن لاله و گل فراوان بچید همان چرم کز دور افتاده دید

سبک برگرفت و بیامد دمان بیاورد آن جمله بر آشیان

(همان)

و باز در جایی دیگر آنگاه که سیمرغ می‌خواهد دختر را نزد سلیمان ببرد، دختر از در حيله وارد شده، بیان می‌کند که از معلق بودن در هوا می‌ترسد و بهتر است تا در پوست گاو باشد. سیمرغ هم بی‌خبر از همه جا دختر و پسر و نوزادی را که متولد شده در پوست گاو می‌نهد پس با چنگال‌هایش آن را برمی‌دارد و نزد سلیمان علیه السلام می‌آورد:

شده مرغ از احوالشان بی خبر برآراست خود را به وقت سحر

به چنگال بگرفت آن چرم را بپزید از آنجا به روی هوا

چو دختر ز سیمرغ فرمان بیافت همانگاه زی چاره‌ی خود شتافت

در آن پوست شد دخترک نزد دوست نهفته بماندند هر دو به پوست

(همان: ۳۵)

۲- ۵- ۴- تقدیر و سیمرغ

الف - شاهنامه

شاهنامه حکایات ایرانیان است. حکایاتی که از عهد باستان سینه به سینه و دهان به دهان نقل می‌شده است. سخن از تقدیر و سرنوشت در جای جای حکایات شاهنامه دیده می‌شود و لابه‌لای جنگ‌ها، خوشی و ناخوشی‌های داستان، تقدیر خیر یا شر رقم می‌خورد. در پیچ و تاب داستان بودن‌ها بود می‌شود و نابودنی‌ها نیز ثبات نمی‌یابد.

تقدیرگرایی از اندیشه‌هایی است که پیش از اسلام در ایران مطرح بوده است. بنابر اعتقاد ایرانیان باستان "زُروان" است که تقدیر خوب و بد را او رقم می‌زند و خود نسبت به خوب و بد بی‌تفاوت است (زُروان، ۱۳۸۴: ۲۵۶). به نظر زرتشتیان پنج بهره (قسمت) از بیست و پنج بهره‌ی اعمال مردمان در گروه بخت و اقبال است. (همان: ۳۸۷) و در مینوی خرد آمده که کار جهان همه به تقدیر و زمانه و بخت مقدر پیش می‌رود. سرانجام همه در برابر تقدیر تسلیم می‌شوند همان‌گونه که مینوی خرد در پاسخ دانا می‌گوید که با نیروی عقل و خرد

و دانایی هرگز نمی‌توان با تقدیر ستیزه کرد.

«اعتقاد به تقدیر که با دین زرتشتی مقبول عموم بیگانه است نفوذ نسبتاً زیادی در افکار ایرانی بر جای گذاشته‌است. این اعتقاد نه تنها در بعضی نوشته‌های زردشتیان راه یافت بلکه در بعضی قطعات حماسه‌ی بزرگ ایران شاهنامه نیز دیده می‌شود.» (هینلز، ۱۹: ۱۳۷۱)

برخی از محققان را اعتقاد بر این است که مرغ " وارغَن " در اوستا همان سیمرغ است. در بخش چهاردهم بهرام یشت، اهورا مزدا برای زرتشت می‌گوید که اگر کسی پری از سیمرغ را بیابد و بر تن خود بمالد سحری دشمن باطل می‌شود و یا هرکس استخوان یا پری از این مرغ را همراه داشته باشد هیچ مرد توانایی نمی‌تواند او را بکشد (پوراوود، ۱۳۴۷: ۱۲۷).

در داستان زال، سیمرغ از تقدیر و سرنوشت آگاه است؛ جانشین خدایان می‌شود؛ مقتدر و مصمم و حکیمانه گام برمی‌دارد و تقدیر را رقم می‌زند و با آگاهی راهنمایی می‌کند و یاری می‌رساند. فردوسی قضا و قدر را امری حتمی می‌داند پس حکمت خداوند بر خلاف خواسته‌ی سام بر زنده ماندن زال آن هم در دامان سیمرغ رقم می‌خورد. سیمرغ واسطه است تا مشیت و تقدیر اهورایی و ایزدی آن‌گونه که باید به وقوع پیوندد و یا این خود سیمرغ اسطوره‌ای است که در پیکره‌ی ایزد پیروزی و اقتدار است.

خداوند مهری به سیمرغ داد نکرد او به خوردن از آن بچه یاد

(فردوسی، ۱۳۹۲: ۵۰)

وقتی سیمرغ زال را به آشیان می‌برد بچه‌های سیمرغ با مهر به زال می‌نگرند و آزاری به کودک نمی‌رسانند. فردوسی در این‌جا به حتمی بودن تقدیر اشاره می‌کند و می‌سراید:

ببخشود یزدان نیکی دهش کجا بودنی بود اندر بوش

(همان)

همچنین فردوسی در لابه لای حوادث داستان، رزم‌ها، شکست‌ها و پیروزی‌ها از زبان شخصیت حکایاتش به تغییرناپذیری قضا و قدر اشاره می‌کند.

در بیتی موبدان در تعبیر خواب دیدن سام می‌گویند که قضای الهی بر زنده ماندن زال اقتضا کرده است:

که یزدان کسی را که دارد نگاه ز گرما و سرما نگردد تبا

(همان)

آنجا که سام نزد منوچهر داستان بازگشت زال توسط سیمرغ را می‌گوید به ناگزیری تقدیر اشاره می‌کند:

به من ماند فرزند و خود بازگشت ز فرمان یزدان نشاید گذشت

(همان)

در نبرد رستم و سهراب وقتی رستم در سوگ سهراب بی‌تابی می‌کند سهراب می‌گوید که کشته شدن پسر به دست پدر امری از پیش تعیین شده بوده‌است:

از این خویشتن کشتن اکنون چه سود؟ چنین بود و این بودنی کار بود

(همان: ۱۲۳)

در بی‌تابی رستم از مرگ سهراب کیکاووس به رستم دل‌داری می‌دهد که سرنوشت سهراب چنین بوده که به دست تو کشته شود:

زمانه برانگیختش با سپاه که ایدر به دست تو گردد تباه

(همان: ۱۲۴)

در نبرد رستم و اسفندیار رستم خود را وسیله و بهانه در تقدیر حتمی می‌داند و معتقد است که روزگار اسفندیار به سر آمده پس می‌گوید:

زمان ورا در کمان ساختم چو روزش برآمد بینداختم

(همان: ۳۷۳)

زال وقتی غم‌واندوه رستم را از کشتن اسفندیار می‌بیند به او می‌گوید:

زمانه چنین بود و بود آنچه بود سخن هرچه گویم نباید شنود

بهانه تو بودی پدر بُد زمان نه سیمرغ و رستم نه تیر و کمان

(همان)

در حکایتی دیگر وقتی سلم و تور، ایرج را کشته‌اند و از زادن منوچهر خبردار شده‌اند با پیک نزد فریدون گنج‌ومال بی‌اندازه می‌فرستند و به ناگزیری تقدیر اشاره می‌کنند که کشته شدن ایرج امری تغییرناپذیر بوده‌است:

نوشته چنین بودمان از بوش به رسم بوش اندر آمد روش

هژبر جهان‌سوز و نر ازدها ز دام قضا هم نیابد رها

(همان: ۴۳)

اعتقاد به قضا و قدر در گفتار سیمرغ نیز نمایان است. وقتی زال برای شکست اسفندیار از سیمرغ مدد می‌جوید سیمرغ می‌گوید که اگر کسی خون اسفندیار را بریزد روی خوش نمی‌بیند و در رنج و سختی روزگار به‌سرمی‌برد. "راز سپهر" و "روزگار" که سیمرغ از آن نام می‌برد همان سرنوشت محتوم است

چنین گفت سیمرغ کز راه مهر بگویم همی با تو راز سپهر
 که هرکس که او خون اسفندیار بریزد ورا بشگرد روزگار
 بدین گیتی اش شور بختی بود وگر بگذرد رنج و سختی بود

(همان: ۳۷۲)

تقدیر و سرنوشت در روزگار ایرانیان باستان آنقدر چشمگیر است که حوادث آینده و خوش‌یمنی و بدیمنی امری را از منظومه‌ی شمس‌ی و حرکت ستارگان پیش‌بینی می‌کنند. در بسیاری موارد پادشاهان و بزرگان موبدان را می‌خوانند تا خوبی یا بدی امری مقدر را پیش‌گویی کنند. از جمله "رای زدن سام با موبدان برای ازدواج زال و رودابه" که موبدان سام را از به دنیا آمدن پهلوانی دلیر مژده می‌دهند.

چنین آمد از رای اختر پدید که این آب روشن بخواهد دوید
 از این دخت مهرباب و از پور سام گوی پرمنش زاید و نیک فام

(همان: ۶۲)

ب - سلیمان نامه

داستان‌سرایی و داستان‌پردازی در باورهای عامیانه مردم همواره وجود داشته است. در ادبیات عامه داستان‌هایی وجود دارد که توجیه عقلانی ندارد و صرفاً داستان‌هایی تمثیلی و اندرزی محسوب می‌شود. در حقیقت صفات سیمرغ حماسه‌ها در داستان‌های عامیانه نیز آشکار می‌شود.

«در تمام زمان‌ها در فرهنگ عامه‌ی مردم داستان‌ها و حکایاتی وجود دارد که برگرفته از باورهای مردم است. شخصیت‌های این داستان‌ها در چارچوبی معین و مشخص ایفای نقش می‌کنند و نتیجه‌ی داستان‌ها نیز از پیش تعیین شده است.» (سلطانی، ۱۳۷۲: ۲۵۵). داستان سلیمان و سیمرغ از این گونه داستان‌های عامیانه است. داستانی اندرزی و تعلیمی. در داستان‌های عامیانه هیچ یک از عناصر داستان در رقم زدن تقدیر، قدرتی ندارند. در منظومه سلیمان نامه سیمرغ در جریان تقدیر و سرنوشتی قدم برمی‌دارد که تغییری در این تقدیر نیست. سیمرغ سلیمان نامه در برابر تقدیر الهی قد علم می‌کند؛ او تنها ادعا دارد و تقدیر حتمی خدا را نمی‌پذیرد. اندرز حضرت سلیمان نیز بر او تأثیری ندارد. این سیمرغ در فضای اسطوره جایگاهی ندارد چون از عقل و خرد ورزی تهی است. تنها قدرت جسمی و بدنی و خارق‌العاده دارد و خارق‌العاده بودن ویژگی بسیاری از شخصیت‌های داستان‌های عامیانه است. ادعاهای پوچ و تهی از خرد و اندیشه سیمرغ در سلیمان‌نامه در ابیاتی از این منظومه نمایان است. یوسف معلم در بخشی از منظومه

می‌گوید که بزرگان هر دسته از دام و دد و جن و انس نزد سلیمان نشسته و به سخنان او گوش می‌دهند. در این هنگام جبرئیل بر سلیمان نازل می‌شود و خبری به او می‌دهد که از دختر پادشاه مغرب و پسر پادشاه مشرق که به تازگی متولد شده‌اند فرزندی پدید می‌آید. همه از این سخن و به حیرت فرو می‌روند. یکی از سلیمان می‌پرسد که آیا کسی می‌تواند این حکم و تقدیر الهی را بگرداند و پاسخ می‌شنود که اگر تمام آفریده‌های خداوند جمع شوند هرگز نمی‌توانند قضا و سرنوشت را تغییر دهند. همه در تحیر مانده‌اند سیمرغ خوب به سخنان گوش می‌دهد پس جلو می‌آید و ادعا می‌کند که قضای الهی را تغییر می‌دهد:

بگفتا من این حکم را بی گمان دگرگونه گردانم اندر جهان
بدارم من این دختر از مرد باز که یکدیگران را نبینند باز
(یوسف معلم، ۱۲:۷۳۹)

سلیمان به سیمرغ می‌گوید:

سلیمان به سیمرغ گفت این مگو وگر نه شوی خوار و بی آبرو
تو حکم خدا را ندانی شکست وزین گفته‌ها باد داری به دست
هر آنچه او بفرمود باشد همان بمانی تو خوار و خجل در میان

(همان)

هر چند سیمرغ می‌خواهد حکم خدا را عوض کند اما هراس هم دارد که مبادا ناتوان بماند. از یک طرف نزد سلیمان با اطمینان خاطر دست بر سینه زده که می‌تواند تقدیر را عوض کند؛ از طرف دیگر با خود می‌اندیشد که شاید سرانجام کار مطابق با خواسته‌ی من نباشد. محتاط عمل می‌کند و در مقابل خواسته‌ی دختر که از او می‌خواهد او را به زمین ببرد تا سرگرم شود با خود فکر می‌کند و می‌گوید:

گرو بسته ام با قضای خدا که از جفت دارم من این را جدا
چرا می برم زآشیانش به زیر؟ چرا می شوم با قضاها دلیر؟
که داند که تا چون بود روزگار بترسید باید ز اسرار کار
(همان: ۲۷)

بنابراین برای اینکه تقدیر را به درستی تغییر دهد در مقابل تقاضای دختر پاسخ می‌دهد:

تو را بر زمین هیچ سان کار نیست که اندر زمینت کسی یار نیست
در این کوه در گریگ و شیر و پلنگ بدرند هر یک دل خاره سنگ

برآرندناگه زجانت دمار پس آنکه غلط کرده باشم شمار
(همان)
پس از سالیان وقتی سلیمان سیمرغ را می‌خواهد تا حتمی بودن قضای الهی را برای او
در حضور انجمن روشن گرداند سیمرغ می‌گوید:

بیاورده ام هرچه گفتم به جای دگرگون بکردم قضای خدای
ندیده است خود آدمی هیچ سان ندانده که خود هست دیگر جهان
(همان: ۳۴)

و در ادامه چنین ادعا می‌کند که:

همی گفتم من کار خود کرده ام کجا دخت تنها بپروده ام
نگه داشتمش از قضای خدا بیاوردم این زور و مردی به جا
(همان: ۳۵)

و از سلیمان پاسخ می‌شنود که:

سلیمان چو بشنید گفت ای عجب چگونه شدی تو مر او را سبب
کنون آن قضای خدا درگذشت همان حکم را کار پرده گشت
(همان: ۳۴)

وقتی نزد سلیمان در حضور همه پسر و دختر و نوزاد از چرم گاو بیرون می‌آیند سیمرغ
به شدت شرم‌منده و از دیده‌ها نهان می‌شود:

شده واله و مست و حیران به جای ز تقدیر و حکم و قضای خدای
نه سیمرغ را روی گفت و شنید نه دیگر بدان جایگه آرمید
شتابان از آن جایگه برپرید شد از چشم‌های جهان ناپدید
(همان: ۳۶)

۲-۵-۵- دست‌پروردگان سیمرغ

الف- شاه‌نامه

در روایات بسیاری کودکانی هستند که بنا به گفته‌ی ستاره‌شناسان و پیش‌گویان
در آینده قدرت و عظمت دارند و نهاد دینی یا سیاسی جامعه را با خطر مواجه می‌کنند
و کارگزار حکومت دستور قتل کودکان را صادر می‌کند. مادران ناچارند فرزند را از دامان
خود رها کنند و به مکانی دیگر بفرستند تا دور از چشم مأموران حکومتی بزرگ شود. در
شاه‌نامه فریدون برای ضحاک خطرآفرین می‌شود و او را به البرز می‌برند. کیخسرو را به

چوپانان می‌سپزند تا از گزند افراسیاب در امان بماند. زال در رانده شدن با دیگر کودکان مشترک است اما ستاره‌شناسان و پیش‌گویان قبل از تولد از اوضاع و احوال او هیچ نگفته‌اند هرچند که زال برترین زایش حماسه است. تقدیر آن‌گونه برای زال رقم می‌خورد تا بر سر راه دایه‌ای عجیب قرار بگیرد. دایه‌ای دانا، دلسوز و مهربان. دایه‌ای که از شدنی‌ها برای زال آگاه است و می‌داند که از پشت زال نیرومندترین پهلوان ایران پدید می‌آید. هنگام زادن رودابه که زال را درمانده و ناتوان می‌بیند به کمکش می‌شتابد و پیشگویی می‌کند که:

کزین سرو سیمین پرمایه روی یکی شیر باشد تو را نامجوی

(فردوسی، ۱۳۹۲: ۶۷)

زال دست‌پرورده مرغی می‌شود که روحانی و مقدس است و این پرورش ناخودآگاه از سوی سیمرغ صورت می‌گیرد. زال بر حسب ستم زمانه و سرنوشت بر سر راه مرغی قرار می‌گیرد که بنا هست حماسه ملی رقم بخورد. زال در اثر هم‌نشینی با سیمرغ و تحت پرورش اوست که فرّه ایزدی می‌یابد.

«در اوستا پره‌های سیمرغ باطل‌کننده جادوی دشمنان و بخشنده‌ی شکوه و فر به دارنده خود شمرده شده است تا جایی که هیچ مرد توانایی نمی‌تواند دارنده پر سیمرغ را بکشد این سخن را اهورا مزدا در پاسخ زرتشت بیان کرده و جالب این‌که در شاهنامه پره‌های سیمرغ در اختیار زال است.» (سلطانی، ۱۳۷۲: ۱۰۱).

هنگامی که لشکر سام و پهلوانان برای بردن زال به پای کوه البرز می‌روند زال جدایی از سیمرغ را نمی‌پذیرد چرا که سیمرغ او را همانند فرزندان خود مادرانه پرورده است. سیمرغ زال را متقاعد می‌کند که نزد سام جایگاه بسیار خوبی دارد و سه پر از پره‌های خویش را به او می‌دهد تا در تنگنا بسوزاند و سیمرغ به کمکش بشتابد.

گرت هیچ سختی به روی آورند ز نیک و بدت گفت و گوی آورند

بر آتش برافکن یکی پرّ من ببینی هم اندر زمان فرّ من

(فردوسی، ۱۳۹۲: ۵۱)

ب - سلیمان‌نامه

در منظومه سلیمان‌نامه سیمرغ از روی اختیار دختر پادشاه مشرق را از سرایی پر ناز و نعمت می‌رباید و با خود می‌برد بلکه بتواند تقدیر این کودک را عوض کند. هرچند سیمرغ به شدت از کودک مراقبت می‌کند تا بتواند از عهده‌ی حرفی که نزد سلیمان زده است برآید اما کودک تا زمانی که بزرگ می‌شود هرگز با سیمرغ عادت نمی‌کند و خود را در رنج و سختی و عذاب می‌بیند و از سیمرغ متنفر است:

به مادر نماندم مرا هیچ چیز
نمی‌جنبد اندر دلم مهر نیز
از او طبع من می‌بگیرد نفور
از او می‌بخوام تن خویش دور

(یوسف معلم، ۷۳۹: ۲۰)

این دختر مدام در تدبیر است که چگونه می‌تواند از سیمرغ رهایی یابد و در نهایت هم موفق می‌شود. تمام حوادث داستان به سمت و سویی می‌رود که تقدیر الهی جاری شود. سیمرغ سرانجام خجالت زده و شرمگین می‌شود و همگان در نزد سلیمان درمی‌یابند که حکم و تقدیر الهی محتوم و تغییرناپذیر است:

همه خلق مانده از او در عجب
نهاده یک انگشت را بر دو لب
شده واله و مست و حیران به جای
ز تقدیر و حکم و قضای خدای

(همان)

۳- نتیجه‌گیری

نسخه‌ی خطی سلیمان‌نامه از "یوسف ابن سراج" ملقب به "معلم" مربوط به قرن هشتم هجری و منظومه‌ای دینی و تعلیمی است که داستان‌هایی از انبیاء قوم بنی‌اسرائیل را بازگو می‌کند. از جمله این داستان‌ها حضور سیمرغ در بارگاه سلیمان و ادعای او در جلوگیری از قضا و قدر است. آن‌چه در مقایسه این داستان با حماسه زال و سیمرغ در شاه‌نامه به دست می‌آید، این‌هاست:

- قضا و قدر در هر دو داستان امری محتوم و غیر قابل تغییر است.
- سیمرغ در سلیمان‌نامه راز تقدیر را از سلیمان می‌شنود و ادعای تغییر آن را دارد، اما در شاه‌نامه خود از راز سپهر آگاه است و می‌داند که کشنده اسفندیار به سرنوشت شومی دچار خواهد و هیچ کس بازدارنده آن نخواهد بود، از این روی از رستم می‌خواهد تا آن‌جا که می‌تواند از کشتن این شاه‌زاده خودداری کند. او فقط با نصیحت و اندرز دادن به رستم می‌کوشد تا از خواست سرنوشت جلوگیری کند.
- سیمرغ در "شاه‌نامه" نگاهبان زال و خاندان اوست و بارها به یاری ایشان می‌آید، زال قصد جدایی ملال‌آور از سیمرغ را ندارد و با اصرار اوست که تسلیم می‌شود و به پدر می‌پیوندد، اما در سلیمان‌نامه خودش دختر پادشاه را می‌رباید و به نوعی زندانبان او هست. دختر نیز همیشه در اندیشه فرار از دست اوست و سرانجام با حيله و ترفند رها می‌شود. بنابراین سیمرغ در منظومه "سلیمان‌نامه" چندان از قدرت اندیشه و مهر برخوردار نیست، اما در شاه‌نامه خردمندی آگاه و مهربان است.

- منشاء داستان سیمرغ و سلیمان به درستی معلوم نیست، جنبه‌ی تعلیمی دارد و پیام اصلی آن ناتوانی انسان در برابر خواست خداوند است، اما داستان سیمرغ در شاه‌نامه اسطوره است و خاستگاه آن حماسه‌ی ملی ایرانیان است که پیام اصلی آن تن ندادن قهرمان به خواری و زبونی است، هر چند سرانجام به قیمت جان او تمام بشود و بنابراین جنبه‌ی حماسی آن کاملاً نظریه‌ی فلسفی را در سایه قرار داده است.

منابع

- ۱- اسدی، ابونصر علی ابن احمد. (۱۳۹۳). **گرشاسب‌نامه**. تهران: دنیای کتاب.
- ۲- اسلامی ندوشن، محمدعلی. (۱۳۵۱). **داستان داستان‌ها**. تهران: سلسله انتشارات آثار انجمن ملی.
- ۳- پورداوود. (۱۳۴۷). **یشت‌ها**. تهران: وزارت فرهنگ و هنر.
- ۴- خطیبی. ابوالفضل. (۱۳۹۴). **فرامرزن‌نامه**. به کوشش ماریولین فان زوتفن. تهران: نشر سخن.
- ۵- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۳۶). **لغت‌نامه**. تهران: انتشارات مجلس شورای اسلامی.
- ۶- زهر، آر. سی (۱۳۸۴). **زروان یا معمای زرتشتی‌گری**. ترجمه تیمور قادری، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۷- سلطانی گرد فرامرزی، علی. (۱۳۷۲). **سیمرغ در قلمرو فرهنگ ایران**. تهران: انتشارات مبتکران.
- ۸- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۹۲). **شاه‌نامه بر اساس چاپ مسکو**. تهران: انتشارات آفاق شرق.
- ۹- مختاری، محمد. (۱۳۶۹). **اسطوره زال**. تهران: لیتوگرافی افشار.
- ۱۰- مولوی، جلال الدین محمد. (۱۳۹۷). **مثنوی**. به کوشش کریم زمانی. تهران: موسسه اطلاعات
- ۱۱- نیشابوری. عطار. (۱۳۵۳). **منطق الطیر**. تصحیح محمد جواد مشکور. تهران: انتشارات مشعل آزادی.
- ۱۲- همدانی، محمدابن محمود. (۱۳۷۵). **عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات**. ویرایش متن: جعفر مدرس صادقی. تهران: چاپ سعدی. لیتوگرافی مردمک.
- ۱۳- هینلز، جان. (۱۳۷۱). **شناخت اساطیر ایران**. ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی. تهران: انتشارات چشمه.
- ۱۴- یوسف معلم. (۷۳۹). **سلیمان‌نامه (نسخه ی خطی)**.